

نقش روشنفکر

((به یاد ادوارد سعید))

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

ادوارد سعید، پژوهش‌گر، منتقد ادبی و مدافع سرسخت حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، روز چهارشنبه ۲۴ سپتامبر، بعد از جدالی طولانی با بیماری سرطان، در سن ۶۷ سالگی درگذشت. ادوارد، متولد فلسطین بود و در سال ۱۹۴۷ به دنبال کوچ اجباری از زادگاهش، همراه با خانواده خود راهی قاهره پایتخت مصر گردید و در آن‌جا ساکن شد. وی در دوره نوجوانی به آمریکا رفت و پس از پایان تحصیلات خود در رشته ادبیات، از جمله در دانشگاه کلمبیا نیویورک، به تدریس ادبیات تطبیقی و ادبیات انگلیسی پرداخت.

او، به عنوان یکی از چهره‌های سرشناس روشنفکر مترقی، عدالت خواه، انسان دوست و مدرن در رسانه‌های غرب و جهان مطرح بود. ادوارد، یکی از نادر روشنفکرانی بود که تا آخر عمر از حق انسان و آزادی و اندیشیدن دفاع کرد و هرگز در مقابل هیچ دولتی سر خم فرود نیاورد. مهم‌تر از همه او، هیچ پست و مقامی دولتی را نپذیرفت تا به عنوان یک محقق، اندیشمند آزاد و منتقد، از حرمت انسانی در برابر حاکمان و ستم‌گران دفاع کند و افکار عمومی جوامع بشری را بر علیه نابرابری، زور، ستم، نژادپرستی، خرافات ملی و مذهبی، فاشیسم، جنگ و استثمار سیستم سرمایه‌داری و امپریالیستی جلب نماید. از این رو به صراحت می‌توان گفت که او، یکی از پیشروترین و جسورترین روشنفکر جهان بود.

ادوارد، یکی از چهره‌های سرشناس منتقد سیاست‌های امپریالیسم آمریکا و کودتاها و تجاوزهایش در کشورهای مختلف جهان و اشغال فلسطین توسط اسراییل بود. در زمینه‌های تحقیقاتی، سیاسی، اجتماعی و ادبی، کتاب، سخن‌رانی و مقالات ارزشمندی از خود برجای گذاشته است.

ادوارد سعید، در زمره اولین نویسندگانی بود که صریحا فتوای خمینی، در قتل سلمان رشدی را محکوم کرد و از آزادی بیان و قلم دفاع کرد.

او، در بیش از ۱۵۰ دانشگاه و کالج ایالات متحده آمریکا، اروپا و کانادا به عنوان استاد مهمان تدریس کرد. وی در زمینه موسیقی نیز یادگارهایی از خود بر جای گذاشت و پیانو را در سطح حرفه‌ای می‌نواخت.

سعید تا مقطع قرارداد اسلو، نماینده افتخاری مجلس فلسطین و شناخته‌ترین و سرسخت‌ترین روشنفکر مدافع حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین، به ویژه در آمریکا و جهان عرب بود. او، در انتقاد به قرارداد اسلو و سازش نمایندگان فلسطین، با نمایندگان دولت اسرائیل، از نمایندگی مجلس فلسطین استعفا داد. او خواهان برپایی یک دولت مستقل سکولار و دموکراتیک، در فلسطین بود و همواره با اعتراض به دولت اشغال‌گر اسرائیل، گروه‌های مذهبی اسرائیلی و فلسطینی را مورد انتقاد قرار می‌داد.

ادوارد سعید، به عنوان محقق، نظریه‌پرداز و یکی از تئوریسین‌های مسایل سیاسی بین‌المللی، کتاب‌های زیادی را به رشته تحریر درآورده است؛ از جمله «شرق‌شناسی»، «گزارش‌هایی درباره اسلام»، «جهان، متن و منتقد»، «سرزنش مظلوم»، «پس از عرش»، «سیاست سلب مالکیت»، «فرهنگ و امپریالیسم»، «خاطرات»، «مطالعه‌ای درباره اپرا»، «نقش روشنفکر» و...

ادوارد، در کتاب «نقش روشنفکر»، ضمن تاکید به نقش مهم روشنگری اجتماعی روشنفکر پیشرو و مترقی، آن دسته از روشنفکران را به نقد می‌کشد که افکار و تحقیقات خود را در مقابل مقام و پول و قدرت، در معرض فروش قرار می‌دهند. او، روشنفکرانی را که نان را به نرخ روز می‌خورند به باد انتقاد می‌گیرد. روشنفکرانی که در جامعه ما، به وفور وجود دارند. روشنفکرانی که یک روز از خمینی، روز دیگر از خاتمی، احیای سلطنت در ایران، و یا از حملات نظامی خونین آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق و اشغال این کشورها و از حمله نظامی احتمالی به ایران دفاع می‌کنند. از این رو این کتاب ادوارد سعید، ارزنده، آموزنده، جالب و خواندنی است. در گرامی‌داشت ادوارد سعید، روشنفکر مبارزی که افکار و باورهای جهان‌شمول داشت، با هم کتاب «نقش روشنفکر» او را مرور کنیم.

تلاش برای حفظ یک معیار جهان‌شمول و منحصر به فرد، به عنوان مایه‌ای اصلی، نقش مهمی را در توصیف من از روشنفکر بازی می‌کند؛ یا ترجیحا ارتباط متقابل مابین جهان‌شمول و بومی، خصوصی، و اکنون. کتاب جالب توجه جان کری؛ با نام روشنفکران و توده‌ها: مباحثات و تبعیض در میان روشنفکر ادبی ۱۸۸۰-۱۹۳۹، بعد از به تحریر در آمدن سخن‌رانی‌های من، در آمریکا منتشر شد. اما این کتاب را با همه یافته‌های دلسردکننده‌اش، مکملی برای کار خود یافتیم. در نظر کری، روشنفکران انگلیسی مانند گسینگ، ولز، ویندهام لیوایز، از تشکیل جوامع توده‌ای نفرت داشتند، و برای این جوامع به مثابه «مردم عادی»، حومه‌نشین، و با ذوق طبقه متوسط تاسف می‌خورند؛ در عوض اشرافیتی ذاتی، گذشته‌ای «بهتر»، و فرهنگ طبقه بالا را ترویج می‌دهند. در نظر من، روشنفکر (به جای سرزنش و زخم زبان زدن) تا حد ممکن به همگان، که حوزه طبیعی

انتخابیه وی به شمار می آیند، باز می گردد. مشکل، برای روشنفکر، چندان هم که کری می گوید، به طور کلی مشکل جامعه توده وار نیست، بلکه بیش تر محرم ها، کارشناسان، گروه های هم کیش، و حرفه ای ها - کسانی که در شیوه های تعریف والتر لیپمن، اندیشمند اوایل همین قرن، شکل دهندگان افکار عمومی اطلاق شده اند - هستند که جامعه را همگان گرا، و تشویق به اتکاء بر دسته برتر کوچکی از افراد همه دانی می کنند که در سریر قدرتند. محرم ها منافع گروه خاصی را ترویج می کنند، اما روشنفکران باید افرادی باشند که امتیاز ناسیونالیسم میهن پرستانه، تفکر جمعی، و حس طبقاتی، نژادی یا جنسی را به زیر سؤال بکشند.

جهان شمول بودن، یعنی پذیرش خطر برای فراتر رفتن از یقین های ساده ای که پیشینه، زبان، و ملیت برای ما فراهم آورده اند، و در بسیاری موارد مانع درک حقیقت دیگران می شوند. جهان شمول بودن، همچنین زمانی که مباحث سیاست خارجی و اجتماعی مطرح می شوند، معنی جست و جو و حمایت کردن از یک معیار منحصر به فرد برای رفتار انسان را می رساند...

این روح مخالف است که، به جای هم سازی و هم نوایی، مرا سخت جذب خود کرده است، زیرا سرگذشت حماسی، خواسته ها، و چالش حیات روشنفکری در مخالفت علیه حفظ شرایط موجود به شمار می آید. زمانی که به نظر می رسد سنگینی مبارزه به خاطر گروه های محروم و کسانی که از نمایندگان کافی بی بهره اند، به نحوی ناعادلانه علیه خود آن هاست. پیشینه من در سیاست فلسطینیان، این احساس را عمیق تر و شدیدتر کرده است. هم در غرب و هم در دنیای عرب، شکاف مابین دارا و ندار هر لحظه عمیق تر می شود، و این امر بی اعتنائی کوتاه نظرانه ای را در میان روشنفکران استوار بر سریر قدرت پدید آورده است که به راستی هولناک است. چه چیزی می توانست به اندازه «پایان تاریخ» فوکویاما یا «ناپدید شدن روایات اصلی» لئوتارد، در یکی دو سال بعد از آن که به شدت ذهن همگان را تسخیر کردند، کم جاذبه تر و دورتر از حقیقت شود؟ همین نکته را می توان درباره عمل گرایان و واقع گرایان سرسختی گفت که افسانه های مضحکی مانند «نظم نوین جهانی» یا «برخورد تمدن ها» را ابداع کردند...

آیا روشنفکران گروه پرشماری از مردم اند یا دسته بی نهایت کوچک، ولی منحصر به فرد، از آن ها را تشکیل می دهند؟ در بطن پاسخ به این پرسش، دو تعریف مشهور قرن بیستم، با تضادی بنیادی با یکدیگر، نهفته است. آنتونیو گرامشی مارکسیست، عمل گرا، روزنامه نگار و یکی از فیلسوفان ارزشمند سیاسی ایتالیایی، که بین سال های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۷ در زندان موسولینی به سر می برد، در یادداشت های زندان خود می نویسد: «بنابراین می توان گفت که جمله آدم ها روشنفکرند، ولی همه آن ها نقش روشنفکر را در جامعه ایفا نمی کنند». شیوه زندگی خود گرامشی نمایانگر نقشی است که وی برای روشنفکر قائل شده است. او به عنوان یک زبان شناس تطبیقی فرهیخته، هم

سازمان‌دهنده جنبش طبقه کارگر ایتالیا و هم، در کار روزنامه‌نگاری خود، آگاه‌ترین بازتاب‌گر تحلیل‌گران اجتماعی به شمار می‌آمد که هدف‌شان نه فقط برپایی جنبشی اجتماعی، بلکه ساختن تشکیلاتی فرهنگی منطبق با آن بود...

نقش روشنفکر، تبیین‌ها، اهداف یا ایده‌های او برای جامعه، عمدتاً به معنی تقویت امیال نفسانی با تجلیل موقعیت و مقام نیست. قصد آن‌ها عمدتاً خدمت کردن در دامنه بوروکراسی‌های قدرت مند و استقرار در کنار کارفرمایان سخاوت‌مند نیست. نقش روشنفکر خود عمل است و به نوعی آگاهی بستگی دارد که شکاک، درگیر، و به صورتی بی‌امان وقف تحقیق و بررسی عقلانی و قضاوت اخلاقی است...

انجام چنین وظیفه‌ای بس دشوار است: روشنفکر همیشه مابین تنهایی و وابستگی ایستاده است. در جریان جنگ اخیر خلیج فارس، علیه عراق، چه قدر مشکل بود که به شهروندان آمریکایی بفهمانیم که ایالات متحده آمریکا نه یک قدرت بی‌گناه و بی‌طرف بوده (سیاست‌گذاران حمله به ویتنام و پاناما را به فراموشی سپرده بودند) و نه از طرف کسی جز خودش به ژاندارمی جهان منصوب شده است. اما، به عقیده من، این وظیفه روشنفکران در آن زمان بود که فراموش شده‌ها را از زیر خاک بیرون بکشند، ارتباط‌های انکار شده را برقرار کنند، و توجه مردم را به روش‌های جای‌گزینی جلب کنند که می‌توانست جلوی جنگ و اهداف پیامد آن، یعنی تباهی انسان، را بگیرد... در حوزه‌های تحقیق مانند علوم انسانی و علوم اجتماعی، گروه بزرگی از محققین برجسته به آمریکا آمدند. برخی از آنان، مانند زبان‌شناسان بزرگ لاتین و محققین ادبیات تطبیقی، لئو شاپیتزر، و اریک آوریخ، با استعدادهای خود و دانشی که از دنیای قدیم کسب کرده بودند دانشگاه‌های آمریکا را غنا بخشیدند. دیگرانی که در میان‌شان می‌توان از دانشمندانی مانند ادوارد تلر و ورنر فون براون یاد کرد، به عنوان آمریکائییانی که خود را وقف برنده شدن در مسابقه نظامی و فضایی در برابر اتحاد جماهیر شوروی کرده بودند، به فهرست جنگ سرد وارد شدند. هم‌چنین، همان‌طور که اخیراً آشکار شده، پس از جنگ، نگرانی روشنفکران سرشناس آمریکایی در علوم اجتماعی این بود که نازی‌های شناخته شده را به عنوان بخشی از مبارزه بزرگ نظامی و به اعتبار ضدکمونیست بودن‌شان برای کار در آمریکا به استخدام درآوردند...

در قرن بیستم، با افزوده شدن تعداد مردان و زنان متعلق به گروهی کلی به نام روشنفکران و یا روشنفکر (مدیران، استادان، روزنامه‌نگاران، دانشمندان، مقاله‌نویسان وابسته به اتحادیه‌های صنفی، مشاورینی که در ازای ارائه ایده‌هایشان دستمزد دریافت می‌کنند) انسان ناگزیر است به این مسئله شک کند که آیا اصولاً فرد روشنفکری که حامل پیامی مستقل باشد، یافت می‌شود یا خیر... در نتیجه، روشنفکر امروز بیش‌تر به یک استاد ادبیات منزوی، با درآمدی مطمئن، شبیه است که

هیچ علاقه‌ای به درگیر شدن با دنیای خارج از کلاس درس ندارد. جاکوبی استدلال می‌کند که چنین افرادی دارای نثری ناخواندنی‌اند که عمدتاً برای پیشرفت در محیط‌های آکادمیک، و نه برای تغییر اجتماع، نوشته می‌شوند...

همان‌طور که من در سخنان خود اشاره کردم، روشنفکر نمونه یک تمثال تندیس‌گونه نیست، بلکه یک حرفه، انرژی، و نیروی سرسخت و خودسرفردی است که هم‌چون پژواکی قابل تشخیص و متعهد، در زبان و در جامعه، همراه با مباحث فراوانی که جملگی آن‌ها در نهایت با ترکیبی از روشنگری، رهایی و آزادی در ارتباط‌اند، درگیر است. خطر منحصر به فردی که امروزه روشنفکر را، چه در غرب و چه در دنیای غیرغربی، تهدید می‌کند، نه دانشگاه و مدرسه، نه حومه شهرها و نه سوداگری ترسناک روزنامه‌نگاری و موسسات انتشاراتی است، بلکه گرایش و طرز برخوردی است که من آن را حرفه‌گرایی می‌نامم. منظور من از حرفه‌گرایی این است که شما کار روشنفکری خود را کاری برای امرار معاش تلقی کنید؛ کاری که بین ساعت‌های نه صبح و پنج بعد از ظهر باشد، آن‌هم با یک چشم به ساعت و چشم دیگر به آن چیزی که شایسته و مناسب است و رفتار و سلوکی حرفه‌ای تلقی می‌شود. نه وضع را به هم می‌زنید و نه از مسیر مثال‌واره‌ها و محدوده‌های قابل قبول منحرف می‌شوید، بلکه فقط خود را قابل عرضه به بازار و، بالاتر از همه، شایان معرفی می‌کنید، و از این رو آدمی هستید غیرجنجالی، غیرسیاسی و به اصطلاح «عینی»...

سومین فشار حرفه‌ای‌گری عبارت است از کشیده شدن اجتناب‌ناپذیر به سوی قدرت و آمریت متصل به آن، و به سوی تقاضاها و امتیازهای قدرت، و مستقیماً کار کردن برای قدرت... موضوع به این جا ختم نمی‌شود. قدرت‌های متمرکز در جامعه مدنی آمریکا، مانند احزاب جمهوری خواه و دموکرات؛ صنایع یا لابی‌های ویژه مانند آن‌ها که از جانب صنایع نظامی، نفتی، و شرکت‌های سهامی سیگار و توتون تاسیس و نگهداری می‌شوند؛ بنیادهای عظیمی که توسط راکفلرها، فوردها، و ملون‌ها تاسیس شده‌اند، جملگی کارشناسان آکادمیک را برای تحقیقات و مطالعه برنامه‌های آینده تبلیغاتی و سیاسی به خدمت خود درآورده‌اند. البته این موضوع، در یک نظام بازار آزاد، بخشی از آن چیزی است که رفتار متعارف تلقی می‌شود، و در سراسر اروپا و خاور دور نیز اتفاق می‌افتد. بورس‌های تحقیقاتی و آموزشی، فرصت‌های مطالعاتی و کمک‌های مالی برای انتشار نوشتارها، و هم‌چنین امکانات برای پیشرفت‌های حرفه‌ای و به رسمیت شناخته شدن این کارشناسان آکادمیک از سوی شرکت‌ها و موسسات تحقیقاتی، در اختیار آن‌ها گذاشته می‌شوند...

روشنفکر امروز باید آماتور باشد؛ کسی که باور دارد برای عضو اندیشمند و دل‌سوز بودن یک جامعه، موظف است مسائل اخلاقی را حتا در قلب تکنیکی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین عملی که در

کشورش درگیر آن است (در ارتباط با قدرت، شیوه کنش متقابل با شهروندان، و هم چنین ارتباط با جوامع دیگر) مطرح کند. علاوه بر این، روح روشنفکر به عنوان یک آماتور، می‌تواند در یک نواختی حرفه‌ای محضی که بیش‌تر ما درگیر آن هستیم، دخالت کند و آن را به چیزی زنده‌تر و بنیادی‌تر تغییر دهد. فرد می‌آموزد به جای کاری که از او خواسته شده تا انجام دهد، از خود بپرسد که چرا این کار را انجام می‌دهد، چه کسی از این کار سود می‌برد، چگونه می‌توان این کار را مجدداً با یک پروژه شخصی و اندیشه‌های نو پیوند زد...

در دو سال گذشته، رسانه‌ها، چندین بار از من خواسته‌اند تا مشاور حقوق بگیر آن‌ها باشم. این درخواست‌ها را رد کردم، زیرا این کار برای من معنی محدود شدن به یک کانال تلویزیونی یا مجله، و هم‌چنین محدود شدن به کاربرد زبان سیاسی رایج و مفاهیم قالبی همان بازار فروش را می‌دهد. به همین دلایل، من هرگز علاقه‌ای به رایزنی و مشاوره حکومت برای دریافت دستمزد نداشته‌ام، زیرا نمی‌دانید که بعدها چه استفاده‌هایی از ایده‌ها و اندیشه‌های شما خواهد شد. ثانیاً، این مساله برای من بدیهی و آشکار است که، برای دریافت دستمزد، تفاوت فاحشی میان ارائه مستقیم دانش وجود دارد، اگر، از یک سو، دانشگاهی از شما بخواهد برای عموم سخن‌رانی کنید، و یا از سوی دیگر، از شما بخواهند که برای جمع بسته‌ای از مقامات رسمی صحبت کنید. به دلیل همین تمایز است که من همیشه سخن‌رانی‌های دانشگاهی را پذیرفته و سایر سخن‌رانی‌ها را رد کرده‌ام. و ثالثاً، برای سیاسی‌تر شدن، هر وقت برای گروه فلسطینی‌ها از من کمکی خواسته شد، و یا توسط یک دانشگاه آفریقای جنوبی از من دعوت شد تا علیه نژادپرستی و یا آزادی آکادمیک سخن‌رانی کنم، آن را به صورت یک امر عادی پذیرفتم.

در پایان، انگیزه‌ها و ایده‌هایی مرا به حرکت درمی‌آورند که واقعا آن‌ها را قبول داشته باشم، زیرا از ارزش‌ها و اصولی پیروی می‌کنند که من آن‌ها را باور دارم. از این رو، من خود را به یک حرفه تخصصی، در ادبیات، که در آن دوره دیده‌ام محدود نمی‌دانم. نتیجه چنین محدودیتی، فقط به این دلیل که گواهی تدریس در زمینه ادبیات مدرن اروپا و آمریکا را دارم، منع کردن خود از پرداختن به مسائل و موضوعات سیاست عمومی است. من در موضوعات گسترده‌تری هم صحبت می‌کنم و هم می‌نویسم، زیرا به عنوان یک آماتور، تعهدات و الزاماتی مرا برمی‌نگیزند که از حرفه تخصصی و محدود من بسی فراترند. البته من آگاهانه تلاش می‌کنم تا مخاطبین جدید و بیش‌تری را برای دیدگاه‌هایی به دست آورم که هرگز آن‌ها را در سر کلاس درس ارائه نمی‌دهم... به راستی من تا آن‌جا پیش می‌روم که بگویم روشنفکر باید مادام‌العمر درگیر جدالی با همه اولیاء بصیرت یا کتاب‌های مقدسی باشد که چپاول‌گری آن‌ها بیش از اندازه بوده و استبدادگرایی‌شان تحمل هیچ مخالفت، و یقیناً هیچ نوع تنوع و گوناگونی، را بر نمی‌تابد. آزادی

مصالحه ناپذیر عقیده و ابراز آن، سنگر اصلی حوزه غیردینی روشنفکر است: دفاع نکردن از آن یا تحمل مذاکرات پنهانی با هر یک از شالوده‌های آن، در حقیقت خیانت به حرفه و شغل روشنفکری است. به همین دلیل است که دفاع از آیات شیطانی سلمان رشدی، هم به خاطر خود نوشته و هم به خاطر سایر قلمروهای تجاوز علیه آزادی بیان روزنامه‌نگاران، داستان‌نویسان، مقاله‌نویسان، شاعران و تاریخ‌نگاران، به صورت مساله‌ای مهم و اساسی مطرح و بروز کرده است.

این فقط یک موضوع مربوط به جهان اسلام نبوده، بلکه موضوعی است که در دنیاهای مسیحیت و یهود نیز وجود و هم‌تا دارد. نمی‌توان آزادی بیان را به صورتی تبعیض‌آمیز در یک قلمرو جست‌وجو کرد و آن را در قلمروی دیگر نادیده گرفت. زیرا با آمرینی که مدعی حق دنیوی برای دفاع از الهی‌اند، در هر کجا که باشند، هیچ مناظره‌ای نمی‌توان کرد، در صورتی که برای روشنفکر، جست‌وجوی مناظره سخت و دشوار هسته اصلی عمل است. در این صحنه و پایگاه است که روشنفکران واقعا بدون وحی و الهام دست به عمل می‌زنند...

من شخصا در یکی از دشوارترین مسائل دوره معاصر، فلسطین، با این عادت دست به گریبان بوده‌ام، جایی که ترس از اظهارنظر صادقانه درباره یکی از بزرگ‌ترین ناعدالتی‌های تاریخ مدرن باعث شده که بسیاری از کسانی که حقیقت را می‌دانند و در موقعیتی هستند که می‌توانند به آن خدمت کنند، لرزان و مرتعش حرکت کنند، و بر چشم و دهان خود پوشش بگذارند. علی‌رغم ضایع و بدنام شدن، که هر طرفدار صریح حقوق و خودمختاری فلسطین برای خود کسب می‌کند، حقیقت استحقاق آن را دارد که توسط یک روشنفکر جسور و دل‌سوز گفته و نمایانده شود. این حقیقت را حتا پیامد اصولی که در بیانیه اسلو، در سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳، به امضای سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل رسید، بیش‌تر تایید می‌کند. دل‌خوشی بزرگی که از طریق این جهش بی‌نهایت محدود پدید آمد، پرده‌ای از ابهام بر این حقیقت کشید که، به جای تضمین حقوق فلسطینی‌ها، این سند در واقع استمرار کنترل اسرائیل را بر سرزمین‌های اشغالی تثبیت کرد. انتقاد از این بیانیه، در واقع به معنی جبهه‌گیری علیه «امید» و «صلح» تلقی می‌شد...

در جریان سومین سال انتفاضه، که سیاست‌های مقام‌های رسمی فلسطین در آمریکا مایه پریشانی و آشفتگی من شده بودند، نظرات خود را در قالبی سرگشاده در اجتماعات عرب بیان داشتم. من هرگز مبارزه را رها نکردم، و آشکار است که طرف اسرائیل یا آمریکا را نگرفتم، و از همکاری با قدرت‌هایی سر باز زدم که هنوز آن‌ها را بانیان اصلی غم و اندوه مردم خود می‌دانم. به این ترتیب، هرگز بر سیاست‌های دلت‌های عرب صحنه نگذاشتم، و حتا دعوت‌های رسمی آن‌ها را نپذیرفتم...

تمام نظام‌های گفتمانی، از مکتب به اصطلاح عمل‌گرای پایان‌ایدئولوژی گرفته تا وارثان فانی و

زودگذر چند سال اخیر آن، یعنی مکتب پایان تاریخ، از کمونیسم ستیزی مایه گرفته بودند. به دور از دفاعی منفعل از آزادی، کمونیسم ستیزی متشکل در ایالات متحده، به حمایت پنهان و تهاجمی سیا از گروه‌هایی می‌انجامید که آن طور که باید و شاید غیراستثنایی نبودند. تشکیل گروه‌هایی مانند مجمع آزادی فرهنگی (که نه تنها در توزیع جهانی کتاب خدای ناکام فعالیت‌های چشم‌گیر داشت، بلکه به نشریاتی چون Encounter نیز کمک‌های مالی چشم‌گیری کرد)، رخنه در اتحادیه‌های کارگری، تشکیلات دانش‌جویی، کلیساها، و دانشگاه‌ها را می‌توان از آن جمله شمرد. بی‌تردید بسیاری از کارهای موفق‌تری که تحت نام کمونیسم ستیزی صورت گرفت، از سوی حامیان آن‌ها به عنوان یک جنبش ثبت شدند. جنبه‌هایی که تحسین کم‌تری برانگیختند عبارتند از: اولاً، فقدان اصول در بحث و جدل روشنفکری باز و مناظره فرهنگی پیشرفته‌ای که از طریق ابزارهای نظامی انجیلی، و در نهایت غیرعقلایی، باید‌ها و نباید‌ها (پیشگامان «صحت سیاسی» امروز) بروز کرد؛ ثانیاً صورت‌های متعدد خود – تحریف علنی که تا همین امروز ادامه دارد. این‌ها هر دو، همراه با عادت‌های مذموم دریافت پاداش‌ها و امتیازهایی از یک گروه، در کنار هم حرکت می‌کنند؛ مگر هنگامی که فرد جهت خود را تغییر دهد که در آن صورت پاداش خود را از پشتیبان جدیدی دریافت خواهد کرد...

من بارها تکرار کرده‌ام که روشنفکر، به نحوی آرمانی، نقش‌رهایی و روشنگری را ایفا می‌کند، اما هرگز به مثابه تجرید یا خدایان بی‌روح و دور از دسترسی که باید به آن‌ها خدمت کرد، نقش بازی نمی‌کند...

ناگهان تعداد انگشت‌شماری از روشنفکران عرب به نقش تازه خود در اروپا و آمریکا پی بردند. آنان زمانی مارکسیست‌های ستیزه‌جو (اغلب پیرو تروتسکی) و حامیان جنبش فلسطین بودند. بعد از وقوع انقلاب ایران، برخی به اسلام گرویدند. این روشنفکران علی‌رغم برخی کاوش‌های جدید، در این جا و آن جا، که در جست‌وجوی خدایان جدیدی برای خدمت کردن بودند، به همان اندازه که خدایان می‌گریختند و یا به کنار رانده می‌شدند، لال و بی‌زبان می‌شدند...

از دست دادن اندیشمندی چون ادوارد سعید، ضایعه بزرگی برای جوامع بشری و همه کارگران فرهنگی پیشرو، متعهد، مبارز و پای‌بند به اهداف و اصول مبارزه انسانی و اجتماعی و آزادی خواه محسوب می‌شود. زیرا کسانی مانند ادوارد سعید، که همه زندگی خود را با سرافرازی صرف مبارزه و روشنگری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کند؛ به ویژه در ایالات متحده آمریکا، در بغل گوش سیا و موساد، با شهامت و جسارت فوق‌العاده و پیگیر و سرسختانه به دفاع از حق تعیین سرنوشت مردم محروم و ستم‌دیده فلسطین برخیزد؛ سیاست‌های غیرانسانی دولت آمریکا و اسرائیل

و دیگر رژیم‌های ستم‌گر و تروریست و دیکتاتور، نظیر جمهوری اسلامی را مورد نقد و افشاگری قرار دهد، متأسفانه تعدادشان زیاد نیست.

ادوار سعید، به جهان بشری تعلق داشت و بی‌شک از دست دادن آن نیز همه اندیشه‌ورزان و کارگران فرهنگی رادیکال، مترقی، آزادی‌خواه، عدالت‌جو، و همه مبارزان راه آزادی و برابری را اندوهگین ساخت. یادش گرامی باد!

۲۸ سپتامبر ۲۰۰۳

* نقش روشنفکر، نویسنده: ادوارد سعید؛ مترجم: دکتر حمید عضدانلو؛ ناشر: انتشارات آموزش؛ تهران؛ چاپ اول: ۱۳۷۷